استقلال خپلواکی
www.esteqlaal.net

حمید انوری سه شنبه ۲۷ اکتوبر ۲۰۲۶

" دو بیرق بر سر گور دو عسکر"

دو رهبر، خفته بر روی دو بستر

دو عسکر، خسته در بین دو سنگر

دو رهبر، پشت میز صلح، خندان

دو بیرق بر سر گور دو عسکر

این شعر بلند بالا و پرمفهوم را دیریست مردم درد دیده و به تاراج رفتهٔ افغانستان زخمی و به غارت رفته، با خود زمزمه میکنند و این همه نامردی و نامردمی و اینهمه جنگ و کشتار و تباهی، اینهمه چور و غارت و قتل و کشتار و زنجیر و ذولانه، اینهمه در بدری و آوارگی و بی خانمانی، اینهمه خونریزی و ددمنشی و زندان و اعدام های صحرائی و...، حاصل کودتای منحوس و ننگین هفتم ثور ۱۳۵۷ و مرحلهٔ ننگین آن یعنی تجاوز بی شرمانه و ددمنشانهٔ ششم جدی ۱۳۵۸عساکر شرف باختهٔ روسی بر سرزمین آبائی ما افغانستان عزیز است که تا همین اکنون که حدود نیم قرن از آن میگذرد، افغانستان عزیز و مردم شریف آن روی آرامش، آزادی، عدالت و امنیت واقعی را ندیده اند و درد از دست دادن بیش از یک و نیم میلیون افغان، آوارگی و در بدری و بی خانمانی، درد بی کسی و بیکار و بی روزگاری و هزاران هزار درد دیگر، هنوز مردم شریف و نجیب افغان زمین را سخت می آزارد.

اگر لیست اینهمه نامردی و نامردمی و جرم و جنایت و خطا و خیانت را ادامه دهیم، به یقین که از مثنوی هفتاد من کاغذ هم فراتر میرود و...

و اما ما را و یا لااقل یک تعداد از هموطنان ما را چه رفته است که شب و روز و هفته و چهارشنبه و هر گاه و ناگاه و بیگاه و پگاهی، تلاش میکنند تا با گونه ها و طروق مختلف، جنایات ددمنشانهٔ روسیهٔ شوروی وقت و در نتیجه جنایات عظیم و ننگینِ شرف باختگان هفتم ثوری را به گونه های

متفاوت پرده پوشی نموده و روی آن جنایات خونین و ننگین، تحت عناوین مختلف و به گونه های متفاوت، پردۀ ضخیم فراموشی بیفگنیم و به اصطلاح خاک بالای نجاست و پلیدی های متعفن و ننگین هفتم ثوری ها و بعداً هم هشتم ثوری ها افگنده و گویا کلوخ مانده و از آب بگذریم.

نه هموطن گرامی! بگفتۀ مشهور" **کسانی که نمی توانند گذشته را به یاد آورند، محکوم به تکرار آن هستند.**" بیائید در حد توان خود نگذاریم گذشته ها فراموش شوند، این وظیفۀ ایمانی و وجدانی و ملی و میهنی همۀ ما است و وطن و مردم ما لااقل همین حق را بر ما دارند که به آنان خیانت نکنیم و حق و حقوق شانرا در برابر منفعت های آنی پامال نسازیم.

بعد از این مقدمۀ مختصر، میرویم سراغ نبشتۀ مورد نظر:

نوشتۀ زیبا و رسا و گویا، اما سخت غیر مسؤلانه از قلم هموطنی بنام مستعار "ن. جلیل زاد"، تحت عنوان اصلی"دو بیرق، یک گور" و عنوان فرعی" تا کی بر جنازه برادر پیروز شویم ؟" را اندکی کند و کاو میکنیم، تا چه قبول افتد و چه اندر نظر آید.

قبل ازاینکه نبشۀ متذکره را کند و کاو کنیم، درنگی میکنیم بر عنوان های اصلی و فرعی آن.

"دو بیرق یک گور"، درست نیست و حتی از همان عکسی هم که گویا ذینت بخش نبشتۀ شان نموده اند، دو بیرق بالای دو گور است که یکی باید از دوران جمهوریت امریکائی باشد و دیگری مربوط به طالب می شود، پس یک گور نیست، بلکه دو گور است. یک گور برای دو نفر هیچگاه و تحت هیچ شرایط در افغانستان اسلامی، سابقه نداشته است و ندارد، اما در کشور امریکا چنین قبرستان هائی وجود دارند که در هنگام جنگ های داخلی، نظر به دلائلی، قبر های دو طبقه و سه طبقه هم بر جا مانده اند، اما در افغانستان اسلامی چنین کاری از رسوم و رواج ها و اعتقادات دینی و مذهبی مردم افغانستان، به فرسخ ها فاصله دارد و حتی جناب"جلیل زاد" نیز عکس دو گور را با دو بیرق ذینت بخش نوشتۀ خود نموده اند، پس عنوان اصلی نبشتۀ شان معنون به"دو بیرق، یک گور"، یک عنوان بی مفهوم و بی معنی تواند بود، حتی اگر منظور از آن چیز دیگری بوده باشد.

و اما عنوان فرعی" تا کی بر جنازه برادر پیروز شویم ؟"، نه هموطن، هیچ کس بر جنازۀ برادر پیروز نمی شود، هیچ کس با مردگان و کشته شدگان هم کاری ندارد و حتی در همان عکسی که شما در نوشتۀ تان آورده اید، گور عسکر جمهوریت در کنار گور عسکر طالب وجود دارد و حتی در گذشته ها، تعدادی از پرچمی های زیردارگریختگی هم جنازۀ نجیب گاو را بردند و در قریه اش دفن کردند و کسی کاری با آن نداشت و نیز شاهد بودیم که جسد فردی بنام"عبدالعلی مزاری" را که نظر به نام

خود گویا" بندۀ علی" بوده است و نه از الله، اعضای حزبش بردند و در قریه اش دفن نمودند و...، کسی با مرده ها کاری ندارد، ولی با زنده ها باید تصفیۀ حساب کرد تا حق به حقدار برسد.

همان گفتۀ مشهور را بار دگر اینجا به تکرار می آورم، تا " جلیل زاد" ها و امثال شان، آنرا آویزۀ گوش نمایند" **کسانی که نمی توانند گذشته را به یاد آورند، محکوم به تکرار آن هستند."**

بیائید نگذاریم گذشته ها فراموش شوند، بیائید دست به دست هم دهیم و وطن خود را و مردم شریف و نجیب خود را با متانت، صبر، تلاش، پشتکار، عدالت، همدردی و همدلی و آزاد منشی و بردباری، از این تنگنا تاریخ بیرون کشیم.

بیائید حق را به حقدار برسانیم، بیائید با دزد، دهن جوال را نگیریم و بیائید به کشور آبائی و مردم شریف و نجیب و بس بردبار خود اندکی دل بسوزانیم و چپ و راست و از کنج عافیت خود، نسخۀ شفا ننویسیم، بیائید هر آن نسخۀ را که هوش مصنوعی تجویز کرد، به خورد مریض ندهیم.

شاید و ممکن چند هموطنی از روی سهل انگاری و یا هم دلسوزی به مردم و میهن و سرنوشت آن همین نسخۀ هوش مصنوعی را علاج درد های متعدد و مزمن افغان زمین بدانند و از روی دلسوزی و مهر و محبتی که به مردم و میهن خود دارند، همچو نسخه ها را، علاج درد مردم و میهن بدانند، اما در طولانی مدت، با درد و دریغ که نتیجۀ برعکس خواهد داد.

شما محترم می نگارید: "...در دامنۀ دشتی سبز، جایی که شالیزار و جوی آب و درختان بهار نیمه بیدار هنوز از زندگی حرف می زنند، گوری ایستاده است.."

شما هموطن در بین دو گور، یکی را نادیده گرفته اید،" گوری ایستاده است"، دلالت بر یک گور میکند و شما از میان دو گور تلاش ورزیده اید، تنها به یک گور بپردازید، درحالیکه عنوان نبشتۀ شما از دوگور تذکر می دهد.

شما محترم ادامه می دهید:"... پنجاه سال است که این پرسش بر دروازۀ تاریخ ما می کوبد . دو مرد، دو هم وطن و شاید دو برادر، از یک آب نوشیدند و از یک نان خوردند . هر دو با یک لالایی خوابیدند و با یک اذان بیدار شدند . اما زمانه میان شان دو ایمان نهاد و دو ایمان را به دشمنی کشاند. یکی به نام جمهوریت و دیگری به نام عقیده، گلوله ای را بر سینۀ همزاد خود نشانه رفت . امروز زیر یک سنگ، یک خاک و یک آسمان خفته اند..."

بیائید از ساحۀ دید شما محترم، اندکی فراتر برویم، اساس اینهمه جنگ و قتل و کشتار و...، را کی ها در میهن من و شما گذاشتند؟

تخم برادرکشی و جنگ و قتل و کشتار را در میهن آبائی ما و شما، کودتاچیان ددمنش و خائن هفتم ثوری کاشتند و با تجاوز ددمنشانهٔ اربابان بی مقدار روسی شان آنرا آبیاری کردند و در نتیجه دمار از روزگار مردم و میهن ما بدر آوردند و راه خود گرفتند و رفتند و ...

"... جنگ هر آن چه را که در زندگی از هم جدا کرده بود، در مرگ دوباره به هم رساند..."، نه هموطن! جنگ هر آن کس و نه "چه" را ازهم جدا نکرده بود، بلکه جنگ آوران و جنگ افروزان بودند که اینکار را انجام دادند و اساس همه قتل و کشتار و در نتیجه جدائی ها و...، کودتای منحوس هفتم ثور ۱۳۵۷ و کودتاچیان شرف باختهٔ هفتم ثوری بودند. جنگ را هم همان ها آغاز کردند و قتل و کشتار را هم و گور های منفرد و دسته جمعی را هم همان ها اساس گذاشتند.

"... به کدام دیوار تاریخ بیاویزیم؟ پنجاه سال جنگ بر ما گذشته است ..."

بیائید طومار اینهمه جنگ و جنایت و قتل و کشتار و آوارگی و در به دری و خطا و خیانت و جرم و جنایت را به هیچ دیواری نیاویزیم، تاریخ شاهد آن است و فرزندان این دیار شاهد آن هستند و از یک نسل به نسل دیگر انتقال می دهند و سخت منتظر روزی هستند که عدالت در آن سرزمین برقرار گردد و روز بازخواست فرا رسد. چه زیباست این گفتهٔ میهنی ما " آش مردها دیر پخته می شود"، اما به یقین پخته می شود و هیچ انسانی آرزو و خواهش آنرا ندارد که آش ناپخته را تناول فرماید، بگذار این آش روزی پخته شود و حق به حقدار برسد. تاریخ دیوار ندارد و این تشبیه شما هم سخت نابجا است.

"... ما بار انتقام را از پدران گرفتیم و به پسران دادیم و از خود نپرسیدیم که این میراث کی تمام می شود..."

ما بار انتقام را از کسی نگرفته ایم، این وظیفهٔ ایمانی و وجدانی و انسانی و ملی و میهنی فرزندان آن میهن است که نگذارند خون پدران و برادران و خواهران و مادران شان هدر رود. این میراث هم روزی تمام خواهد شد که عدالت واقعی در آن سرزمین حکمفرما گردد و آن روز دور نخواهد بود. بیائید به دنبال برقراری عدالت باشیم، نه فراموشی و به اصطلاح مردم"به مه چی".

"... زخم ها واقعی اند، اشک ها واقعی اند و گورها واقعی اند. مادری که فرزندش را در یک سوی جنگ از دست داد و مادری که فرزندش را در سوی دیگر، هر دو سزاوار احترام و سوگواری اند. هیچ آشتی ای بر دروغ و انکار بنا نمی شود."

و همین پاراگراف نوشتهٔ زیبای شما، هر آنچه را در آغاز و انجام این نبشته به قلم آورده اید، از بیخ و بُن نفی میکند. اما باید متذکر شد که هر کشتهٔ سزاور تکریم نیست. آنکه برای منافع بیگانگان جان خود را از دست داده است، با آن دیگری که برای منافع مردم و ملت و میهن، برای آزادی و عدالت

و سرافرازی مردم خود، جان شیرین خود را قربان کرده است، هردو سزاوار احترام و سوگواری نیستند. اینجاه صحبت از عدالت و رسالت است و "آشتی" هم زمانی بامفهوم است و قابل قبول که قبل برآن عدالت حکمفرما شود.

"... می توان یاد مردگان را گرامی داشت و شمشیرشان را به زمین گذاشت. می توان حقیقت را گفت، بی آنکه حقیقت بهانهٔ خون خواهی شود.عدالت با انتقام فرق دارد . عدالت می پرسد چه شد و چرا، تا دیگر تکرار نشود..."

در این پاراگرف هوش مصنوعی هنوز فرق بین "مرده" و "شهید" را بجا نیاورده است. یاد مردگان را به تحقیق که گرامی میداریم، اما"شهدا" را و بخصوص آن شهدا که سر و جان را قربان آزادی، استقلال و عدالت نموده اند و از سرهای نازنین خود گذشتند تا من و شما آزاد و آرام و سرافراز و مستقل باشیم، نه تنها وظیفهٔ فرد فرد این ملت است و وظیفهٔ ایمانی و وجدانی و میهنی من و شما و تمام مردم سرافراز افغان زمین است، بلکه حکم تاریخ است تا به دنبال عدالت باشیم و نگذاریم خونهای پاک شهدای میهن پامال گردیده و به فراموشی سپرده شود. گفتن حقیقت از اجرای عدالت فرق دارد و تا عدالت برقرار نگردد، از حقیقت هم خبری و اثری نخواهد بود. بیائید بسیار به هوش مصنوعی أتکا نکرده، بلکه کمی هم وجدان انسانی خود را زنده نگهداریم و از فرسخ ها دور و از گوشهٔ دنج خود، نسخهٔ شفا صادر نکنیم.

هموطن عزیز! اگر این مبحث را پاراگراف به پاراگراف ادامه دهیم، مثنوی هفتاد من کاغذ خواهد شد که نه آن جناب را و نه این کمترین را و نه هم خوانندگان را حوصلهٔ خواندن آن خواهد بود، ورنه هر پاراگراف از نوشتهٔ هوش مصنوعی فوق، چندین صفحه بکار دارد تا سیه ها سپید شوند و تاریکی ها روشن و عدالت و انصاف هم در جای خود قرار گیرند.

من آنچه شرط بلاغ است با تو می گویم
تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال

salamwatanam@gmail.com